

بسم الله الرحمن الرحيم

کاربرد قواعد علم اصول در حل مسائل فقهی (با تأکید بر قاعده استظهار)

حجت الاسلام و المسلمین رضا اسلامی

گروهی که ما در آن فعالیت داریم گروه دانش‌های وابسته به فقه است. عمده دانش‌های وابسته به فقه، اصول است اما رجال و حدیث هم جزء دانش‌های وابسته به فقه محسوب می‌شود. ما در این گروه، کتاب *حلقات شهید صدر* را در سه جلد شرح کرده‌ایم با عنوان کلی استنباط که شامل متن عربی و توضیح فارسی است. بحث جنبه حکم ظاهری و واقعی که از مباحث مهم علم اصول بوده و در جایگاه نظریه‌پردازی است، دفتر قم آن را تحت عنوان ماهیت حکم ظاهری چاپ کرده است.

بحث *نظریه حق الطاعه* که از نظریات اصولی شهید صدر است خیلی محل بحث است که شهید صدر این نظریه را از خودشان گفته‌اند یا ریشه آن را از جایی دیگر اخذ کرده‌اند، می‌توان آن را قبول کرد یا نه، مخالفت با مشهور دارد یا نه، این مسأله هم در گروه ما کار شده است و ناظر به شبهات زیادی است که در مسأله وجود دارد. این کار را هم پژوهشکده فقه و حقوق قم چاپ کرده است.

یک درسنامه‌ای برای حوزه‌ها و دانشگاه‌ها در رشته‌های فقه و مبانی فقه تنظیم کرده‌ایم با عنوان *مدخل علم فقه*. کار *مدخل‌نگاری* را من در چند مقاله توضیح داده‌ام که در اختیار علاقمندان هست. به دلیل بررسی ضرورت کار *مدخل‌نگاری* برای فقه چون در اهل سنت کتاب‌های *مدخل* زیاد داریم در حوزه شیعی ما این کتاب را نداشتیم.

مستحضر هستید که اگر ما مسئول کتب فقهی شدیم نیاز به یک سری اطلاعات پیرامونی دارد مثل آشنایی با مکاتب فقهی. این کمک می‌کند، شوق افزایی می‌کند، به خاطر همین مساله بود که این سفارش داده شد از سوی معاونت پژوهشی حوزه و ما چند سالی را مشغول آن بودیم و تقریباً هشت سالی هست که در معرض استفاده است. اگر دانشجوی رشته فقه و مبانی حقوق هستید این کتاب برای شما بسیار قابل استفاده خواهد بود از این نظر که اطلاعات پیرامونی و درجه دو یعنی بحث‌های فلسفه فقهی در این کتاب بسیار زیاد است.

کار ادوار فقه که به شیوه‌های مختلف انجام شده است و گزارش‌های مختلفی از آن داریم. بنده ناظر به آن کار هم بوده‌ام. تقریباً هفت تا هشت کاری را که بهتر دانسته‌اند را گزارش داده‌اند اما از همه آنها رد شده و شیوه جدیدی در ادوارنگاری در این کتاب ارائه شده است.

یک کتابچه کوچکی هم هست که دفتر طلاب جوان وابسته به معاونت پژوهشی حوزه علمیه قم منتشر کرده است تحت عنوان *فقه آموزی و افق‌های فراروی* که در قسمت آخر آن آینده فقه گفته شده است. فقه در آینده چگونه پیش خواهد رفت این مساله که الان با مواجه هستیم تحت عنوان انفجار اطلاعات در عصر

ارتباطات بر روی فقه ما تاثیرگذار است؛ چراکه همه ما در سراسر دنیا که در زمینه فقه و اصول تلاش می‌کنیم، همه در مروا و منظر یکدیگر قرار گرفتیم همه روی همدیگر ذره‌بین انداخته‌اند و دقت می‌کنند که دیگری چه گفته است و چه اظهار نظری کرده است. هیچ حرف مخفی و حیاط خلوتی برای هیچ کس وجود ندارد. این پدیده خوبی است برای ما از آن جهت که اهالی منطقی از فضای آرام استقبال می‌کنند فضایی که هیچانی نباشد فحاشی در آن نباشد و ملتهب نباشد اما هر کسی که اهل منطقی نیست این فضا را نمی‌پذیرد و سعی در شلوغ کاری دارد و لذا هر جا که کار به فحاشی و جار و جنجال کشیده می‌شود به این معنا است که در بحث منطقی کم آورده‌اند.

این پدیده انفجار اطلاعات و عصر ارتباطات به پویایی فقه شیعه بسیار کمک می‌کند؛ چون تا الان داد می‌زدند که صدای ما شنیده نشود وقتی سر و صداها بخوابد و فضا آرام شود تازه می‌فهمند که ما چه می‌گوییم. شاید برای شما باور پذیر نباشد اما اطلاعات از فقه و اصول ما در جهان اسلام بسیار اندک است در این حد که اطلاعات مستشرقین از اهل سنت بیشتر است. به‌طور کلی عصر ارتباطات می‌تواند برای ما نویدی باشد که فقه شیعه را معرفی می‌کند و ظرفیت‌های آن را آشکار سازد.

کتاب فقه‌آموزی و افق‌های فراروی حاصل سه نشست بوده است که معاونت پژوهشی حوزه با طلاب جوان داشته است. علاوه بر این مقالات بنده هم در این زمینه موجود است. مهم‌ترین مقاله من که م‌توانم از نظر محتوایی روی آن مانور بدهم و معرفی کنم، نظریه عدم انحلال خطابات قانونی است. نظریه خطابات قانونی را امام خمینی مطرح کرده‌اند و ایشان معتقد است که این بحث شاه کلید حل بسیاری از مشکلات است. این مقاله در مجله فقه پژوهشکده فقه و حقوق دفتر تبلیغات اسلامی چاپ شده است.

دو سه شعار مقام رهبری فرمودند که لازمه هر سه، کار تحقیقی بود. یکی از آنها بحث جمعیت بود. اخیراً بنده در مجله فقه مقاله‌ای نوشتم تحت عنوان مبانی فقهی تکثیر جمعیت که در آن اشکال جدیدی از بحث مطرح شده است. بحث دیگر در مورد تولید و کار ملی و بحث اقتصاد مقاومتی، در این مورد هم بنده یک مبانی فقهی و یک مباحثی که در این باره لازم بود بررسی شود، در قالب مقاله‌ای کار کردم و در مجله فقه به چاپ رسیده است. مجله فقه دفتر تبلیغات اسلامی تحت عنوان «کاوشی نو در فقه» که از حوزه علمیه امتیاز علمی پژوهشی دارد.

شروع بحث

بحث ما در این جلسه ناظر به پیوند دو مساله است. یکی بحث جایگاه علم اصول و قواعد اصولی است. علم اصول چه علمی است؟ قواعد آن برای چیست؟ اهمیت و کارآیی علم اصول چیست؟ فایده علم اصول چیست؟ مساله دیگر ثمرات مترتب بر علم اصول است. یعنی می‌خواهیم وارد مسائل فقهی شویم و ثابت کنیم که این علم اصول علمی کاربردی است. علمی نیست که مباحثی در آن مطرح شود که پشتوانه و کاربردی نداشته باشد و صرفاً ناظر بر بحث‌های نظری باشد. می‌خواهیم کاربردهای علم اصول را در فقه

پیدا کنیم. یعنی می‌خواهیم وابستگی فقه به اصول را نشان بدهیم. در واقع علم اصول به تعبیر علمای ما خط‌کش علم فقه است اگر شما مسلح به سلاح علم اصول نباشید، فقه شما فقهی نا مرتب خواهد بود. فقهی است که در آن انسجام مبانی وجود ندارد.

یک مقاله‌ای بنده یک سال پیش نوشته‌ام در ویژه نامه‌ای که انجمن حکمت و فلسفه برای شهید صدر چاپ کرده است، تحت عنوان *انسجام تفکر اصولی شهید صدر*. انسجام تفکر امتیاز بسیار ویژه‌ای است. هر دانشمندی در هر زمینه‌ای که فعالیت می‌کند باید انسجام فکر داشته باشد. انسجام فکر یعنی اینکه در جایی چیزی بگوید و در جای دیگر چیز دیگری بگوید و یادش نباشد که در این زمینه به طور مثال یک سال گذشته چه گفته است و مبانی این دو حرف با یکدیگر متعارض باشد. انسجام فکر با این حاصل می‌شود که قاعده‌مند وارد هر علمی شوید. یعنی قواعد و اصول داشته باشید از مبانی تخلف نکنید. بررسی باید بر اساس قواعد مشترک و مبانی خاصی باشد. حالا هنر علم اصول چیست؟ هنر علم اصول این است که فقه را قاعده‌مند می‌کند. در این میان جایگاه قواعد فقهی یک رتبه بالاتر و نزدیک‌تر به فقه است. قواعد فقهی خودش حکم است اما حکم کلی‌تری است که تطبیقات آن معمولاً کار مکلف نیست. مثلاً قاعده لاضرر و قاعده نفی حرج به خودی خود حکم است اما اگر در رساله نوشته شود هر کجا حرج لازم بیاید از نظر شارع حرج نفی شده است. مکلف چگونه می‌تواند از این استفاده کند؟ نمی‌داند این حرج عرفی است یا شرعی. شارع دخالت کرده است در آن یا نه؟ معیار ضرر چیست؟ بنابراین تطبیقات قواعد عرفی کار مکلف نیست چرا که این تطبیقات نیازمند اجتهاد در دین است. پس قواعد فقهی به فقه نزدیک‌تر است در حالی که اصول پایه‌ای‌تر و ریشه‌ای‌تر است یعنی قواعد اصولی لازم داریم بعد می‌رسیم به احکام شرعی خود احکام شرعی یک مرتبه کلی‌تر دارد که قواعد فقهی است و یک مرتبه جزئی‌تر است که فروع است مسایل است و در رساله توضیح‌المسائل نتیجه نهایی آن را می‌نویسند برای کسانی که ابزار و وسایل فهمیدنش را ندارد، اما کسی که بخواهد استدلال‌ات آن را بفهمد به مستمسک و مستند و تمهید و مبانی مراجعه می‌کند و می‌خواند. یعنی حکم را می‌داند و اینکه از چه راهی به این حکم دست پیدا کرده است را هم می‌تواند، بداند. وظیفه اولیه همه ما تفقه است. در منابع دینی ما، به تقلید تشویق نشده است بلکه به اجتهاد تشویق شده اما گفته شده است که اگر کسی توان مجتهد شدن را ندارد برای او جایز است که از کارشناس متخصص تقلید کند در صورتی که بتواند به او اعتماد کند. اول باید احراز شود که طرف قابل اعتماد است و بعد می‌شود به او اعتماد کرد که روند عرفی عقلایی در همه رشته‌ها است.

اما ما در علم اصول با چه چیزی سر و کار داریم؟ علم اصول علم دلیل‌شناسی است، در حالی که علم فقه علم حکم‌شناسی است. در واقع دلیل‌شناسی احکام فقهی و نه مطلق دلیل. علم اصول خصوص دلیل بر حکم را می‌گوید یعنی اگر می‌خواهید به حکم خاصی برسید چگونه باید استدلال کنید؟ بنابراین علم اصول، منطبق فقه است.

بنده کتابی دارم که شرح معالم است تحت عنوان منطق / اجتهاد. یعنی علم اصول، منطق اجتهاد است. منطق یعنی نحوه استدلال برای رسیدن به حکم فقهی را معرفی می‌کند. حالا اگر گفته شود این منطق صوری که الان هست منطق چیست؟ این منطق همه علوم است. هر علم استدلالی به علم منطق نیاز دارد. این منطق عمومی است در حالی که علم اصول، منطق خصوصی است؛ یعنی برای علم فقه یک منطق عمومی وجود دارد یک منطق خاص هم دارد که علم اصول است. پس علم اصول علم دلیل‌شناسی است و به تعبیر آقای بروجردی الحجه علی الحکم است.

اما وقتی می‌خواهیم دلیل را بشناسیم، در علم اصول از چه چیز دلیل بحث می‌شود؟ اول اصل دلالت، دوم نحوه دلالت و سوم تعارض ادله. پس علم اصول خلاصه می‌شود در این سه بحث.

اصل دلالت که از آن با عنوان بحث صغروی و کبروی یاد می‌شود یعنی «أَنَّ حُجَّةَ أَم لَيْسَ لَهُ حُجَّةٌ». یک بحث حجیت است که بحث کبروی است. یک بحث دیگر هم داریم که «أَنَّ دَلِيلٌ دَالٌ عَلَى مَاذَا» این دلیل، دلالت بر چه چیزی دارد؟ که به آن بحث صغروی گفته می‌شود. پس در علم اصول یک بحث صغروی داریم که دلالت چیست یک بحث کبروی داریم که آیا این دلالت حجت هست یا نیست. یک بحث صغروی از نحوه دلالت و یک بحث ثانوی یا کبروی راجع به اصل دلالت داریم. بعضی ادله، عقلی است بعضی دیگر نقلی که این دو هریک ممکن است گاه ظنی باشد گاه قطعی. آن دسته که نقلی است گاهی از کتاب است گاهی از سنت که گاهی اوقات جنبه سندیت شان مطرح است گاهی اوقات نحوه دلالت شان قطعی است گاهی ظنی. از آنجا که ادله در علم اصول متفاوت و متعدد است گاهی اوقات در یک مساله چند دلیل وجود خواهد داشت.

مثلا روایت می‌گوید که برای حضرت امیر رد الشمس شده است. آقای فیلسوف می‌گوید که برگشت زمان محال است. ادله عقلی دلالت دارد بر این دارد که بعد زمان محال است در حالی که ادله نقلی می‌گویند این اتفاق افتاده است. ادله نقلیه می‌گوید که رجعت وجود دارد در حالی که عقلیه آن را نمی‌پذیرد. چه کسی باید تعارض ادله را بررسی کند. مسلم است که نمی‌توان این مساله را به مردم سپرد و لذا حتی عقاید ما وابسته به علم اصول است حتی تفسیر قرآن وابسته به علم اصول است. این آیه با آن آیه چطور سازگاری پیدا می‌کند؟ مفسر باید مجتهد باشد. تفسیر مفسری که مجتهد نباشد و علم اصول نخوانده باشد، محکم نخواهد بود. متکلم باید مجتهد باشد چراکه اگر مجتهد نباشد در صورت تعارض اخبار، بتواند خبر صحیح و متقن را تشخیص دهد.

الان شما مستحضر هستید که در صحیح بخاری چیزهایی خلاف اخلاق و شنیع و دور از شأن پیامبر (ص) به پیامبر نسبت داده شده است. آنها می‌گویند صحیح بخاری در حالی که ما نمی‌گوییم صحیح کافی می‌گوییم. اصول کافی (یشتمل علی احادیث الصحیحه و بعضها ضعیفه) اما آنها در ابتدا مهر صحت بر کل کتاب زده‌اند بعد دچار مشکل می‌شوند. حکایت تأییر النخل (گردافشانی درخت خرما) یکی از همین

حکایت‌ها است. پیامبر(ص) از خانه بیرون آمدند و پرسیدند از مردم که چه می‌کنید؟ گفتند در حال بارور کردن درختان نخل هستیم. فرمودند: دعا کنید خداوند آنها را بارور می‌کند. چند ماه نخل‌ها بارور نشده بودند مردم به پیامبر(ص) عرضه داشتند یا رسول الله براساس فرموده شما ما از کار خود دست کشیدیم و حال امسال هیچ خرمایی نداریم. پیامبر به ایشان فرمودند: انتم اعلم به شئون دنیاکم منی. ما می‌گوییم این روایت با ادله عصمت پیامبر(ص) ناسازگار و متعارض است. پیامبر(ص) عصمت دارند حتی در امور دنیا. یعنی علم کلام ما می‌گوید این حدیث مطلقاً نمی‌تواند درست باشد. ما دلیلی عقلی قطعی داریم پس بنابراین این دلیل نقلی ظنی را کنار می‌گذاریم.

آیات شیطانی هم حدیث دارد. ما نداریم اما اهل سنت روایتش را دارند که پیامبر ص طی معراج قرآن را تحویل گرفتند و بعد در طی بازگشت در میانه راه، شیطان به ایشان دستبرد زد، دو سه آیه از قرآن دزدید و دو سه آیه دیگر جایگزین کرد. پیامبر(ص) در موقع قرائت همان آیات شیطانی را خواندند. ما می‌گوییم این روایت با دلیل عقلی قطعی ناسازگار است حتی اگر حدیث داشته باشیم. پس تعارض ادله این است که می‌گوید اگر در یکجا، یک دلیل عقلی وجود دارد و یک دلیل نقلی هم وجود دارد و این دو با هم در تعارض هستند، باید قدرت تجزیه تحلیل و جمع‌بندی وجود داشته باشد تا جایی که بعضی از آقایان معتقدند که اجتهاد خلاصه می‌شود در جمع بین ادله یعنی اهمیت و قدرت اجتهاد در اینجا نشان داده می‌شود. وقتی ادله متعارض و متنافی در یک مسأله‌ای به میان آمد شما قدرت دارید که این‌ها را تجزیه تحلیل کنید و جمع‌بندی نمایید؟

ادله‌ای که در مدح و ذم دنیا هم گفته شده است جزء همین دسته تعارض ادله قرار می‌گیرد. حالا شما می‌خواهید بروید یک جلسه‌ای سخنرانی کنید، در مورد مسأله دنیا و آخرت، موازنه اسلامی بین دنیا و آخرت. چگونه شما جمع می‌کنید بین ادله ذم دنیا و مدح دنیا؟ چرا که هم ادله ذم وجود دارد هم ادله مدح. ذم مال داریم مدح مال هم داریم. جمع این دو نیاز به اجتهاد دارد چرا که باید اطلاق بلد باشید. انصراف بلد باشید. تخصیص بلد باشید. بدانید قبح تخصیص اکثر چیست. توسل به شبهه مصداقیه بدانید که چیست. توسل به عام در شبهه مصداقیه و غیر چیست. همه این‌ها کاربردهای علم اصول است. یعنی وقتی شما می‌خواهید تعارض ادله را بررسی کنید باید بسته علم اصول‌تان در اینجا حاضر باشد و بتوانید تطبیق نمایید. اگر علم اصول نداشته باشید قدرت جمع بین ادله نخواهید داشت.

یک سؤال ممکن است برایتان مطرح شود و آن این که چرا اصلاً شارع اینگونه سخن می‌گوید که ما مجبور به جمع ادله شویم؟ دو جواب دارد. جواب نقضی: در کلام متکلم عرفی هم اینگونه سخنان هست. الان مگر مجلس ما قانون تصویب نمی‌کند و بعد تبصره آن می‌آید. دو قانون تصویب می‌کند که منطقه مشترک دارند بعد می‌گویند که منطقه مشترک را به کدامیک بدهیم؟ این درست مثل بحث اصولی ما است. دو دلیل با هم تعارض پیدا می‌کنند با هم منطقه مشترک دارند. منطقه مشترک را به کدام دلیل بدهیم؟ پس این مسأله

در زبان متکلم عرفی هست و خداوند فرموده است که من زبان خاصی اختراع نکرده‌ام و زبان من زبان عرفی است منتها در این زبان عرفی در حد اعلا‌ی فصاحت و اعجاز هستم. ما یکی بحثی راجع به اعجاز قرآن داریم که اعجاز، زبان شارع را از زبان عرفی بیرون نمی‌کند چون خود عرف می‌خواهد راجع به اعجاز داوری کند. بنابراین اعجاز در چارچوب زبان عرفی است. در زبان عرفی بحث تعارض ادله هست، نشانه آن چیست؟ حقوقدان و وکیل کارش چیست؟ وکیل با استناد به مواد و بندهای قانونی، جمع ادله می‌کند. می‌گوید این دلیل بر آن دلیل حاکم است. این ماده بر آن ماده وارد است. وکیل یعنی مجتهد در علم حقوق. بهترین وکیل کسی است که بر تمام علم حقوق احاطه داشته باشد و بتواند مواد حقوقی را تجزیه تحلیل کند یعنی در هر موقعیتی بداند کدام ماده به درد کارش می‌خورد. منتها وکیل ریشه علم حقوق را نمی‌داند. علم حقوق برای او مثل آیه است. مجتهد به آیه که می‌رسد کارش تمام است دیگر نمی‌گوید خدا چرا اینگونه گفت؟ حقوقدان هم به ماده قانونی که می‌رسد دیگر تمام شده است دیگر نمی‌گوید چه شد که به این قانون رسیدیم؟ اما مجتهد اینگونه نیست چراکه او هم از آیه بحث می‌کند و هم از فرآیند رسیدن به قانون بحث می‌کند. حتی پیشنهاد می‌دهد که قانون را عوض کنیم. چه شده است که به این قانون رسیده‌ایم؟ مبانی آن چه بوده است؟ ادله آن چه بوده است؟ ادله آن درست بوده است یا خیر؟ بازنگری لازم است یا خیر؟ بعضی‌ها را در علم حقوق داریم که وقتی جلوتر می‌روند می‌توانند راجع به علم حقوق اظهار نظر کنند؟ راجع به جبر و تردید قوانین بحث کنند. در علم حقوق تعارض مواد قانونی یک بحث است. پس تعارض ادله که اگر گفته شود چرا در کلام شارع اتفاق می‌افتد؟ یک جواب این است که گفته می‌شود در کلام متکلم عرفی هم رخ می‌دهد پس این خارج از چارچوب عرفی بودن زبان نیست.

جواب دوم این است که در کلام شارع یک فارق وجود دارد از کلام متکلم عرفی و آن اینکه شارع به تدریج و در طول زمان سخن گفته است از اول بعثت تا آخر زمان حضور امام معصوم علیه السلام، دوره صدور نصوص بوده است در طول زمان این نصوص آمده است و چون به تدریج آمده است. بنابراین بعضی هایش حکم ثابت است، بعضی دیگر حکم متغیر است، بعضی دیگر تخصیص عام است، بعضی تقیید مطلق است. این‌ها سبب شده است به علاوه تزویر و تقطیع و جعل و وضع و ... که اسباب تلافی را فراهم کرده است. این کتاب‌هایی را که راجع به تعارض حدیث است نگاه کنید، علل آن را نوشته است. اصولیون به طور مفصل به این بحث نمی‌پردازند اما به طور مختصر به این مساله تعارض ادله می‌پردازند که چه چیزی باعث می‌شود که ادله با همدیگر متعارض می‌شود؟ و ما باید جمع بین ادله کنیم. در آنجا می‌گویند که منشاها مختلف دارد یکی از این منشاها این است که گفته می‌شود یک عده ای با دین ستیزه دارند می‌خواهند در امر شارع دخالت کنند می‌خواهند دین را به هم بزنند. منافقین که بیکار نبوده‌اند. اعتراض ما به اهل سنت این است که شما که همه جریانات تاریخی را رد گیری می‌کنید چرا از کنار جریان منافقین راحت رد می‌شوید؟ واقعا این منافقین بوده‌اند یا نبوده‌اند؟ آیات راجع به آنها داریم یا خیر؟ اینان

چه می‌کرده‌اند؟ بعد چطور می‌توانیم بگوییم همه با هم خوب بوده‌اند؟ در صدر اول گفته شده است که دو لشکر آمده‌اند باهمدیگر جنگیده‌اند، از این لشکر چه تعداد کشته شده از آن لشکر چه تعداد. می‌گویند که کلاهما فی الجنه. می‌گوییم که هر دو لشکر که بر حق نبوده‌اند. می‌گویند آن که بر حق بوده است اصابه به واقع کرده است و دو تا صواب برده است. آنکه بر حق نبوده است خطا کرده ولی یک صواب برده است. یعنی طرف شمشیر کشیده است با حضرت امیر علیه السلام جنگیده است ولی جایش در بهشت است! چطور می‌شود چنین چیزی؟ یک معمایی است که هنوز نتوانسته‌اند آن را حل کنند. هنوز ما دنبال جواب برای حل این معما هستیم. پس دست و تزویر بوده است و سبب فعالیت منافقین بوده است و این سبب تعارض بین ادله شده است.

بنابراین خلاصه علم اصول شامل دلالت، دلالت و تعارض ادله است. به دلالت که می‌رسید، ترکیب ادله برای شما مهم است یعنی اول ادله کاشف بعد ادله تقرر وظیفه عملیه یعنی ادله‌ای که می‌گوید شما چه وظیفه‌ای دارید اگر پیدا نکردید بلاخره انسان باید یا فاعل باشد یا تارک خالی از این دو تا نخواهد بود. چون بین محذورین هستیم اصول عملیه به میان می‌آید پس اصول عملیه مؤخر است. اول نوبت به ادله کاشف می‌رسد که وظیفه واقعی را معین کند. خود ادله کاشف هم مراتب مختلفی دارد. کشف قطعی مقدم است بر کشف ظنی. یعنی اگر دو ادله کاشف داشته باشیم یکی از آن دو کشف قطعی می‌کند و دیگری کشف ظنی، در صورت تعارض کشف قطعی مقدم است؛ چون کسی که کشف قطعی می‌کند دارد واقع را می‌بیند. تعبد جایی معنا پیدا می‌کند که قطع به خلاف نداشته باشیم. وقتی قطع به خلاف وجود داشته باشد تعبد معنا ندارد. پس مرتبه اول کشف است اگر نتوانستیم کشف کنیم باید ببینیم وظیفه عملی چیست؟ در دو سطح ادله مطرح می‌شود: امارات و اصول. امارات خود به دو دسته ظنی و قطعی تقسیم می‌شود. مضاف بر اینکه خود اصول هم ترتیب دارد. شما وقتی سراغ اصول می‌روید به هر مساله‌ای که می‌رسید، نمی‌توانید بگویید اینجا باید احتیاط کرد. اینجا باید براثت جاری شود. اگر حالت سابقه دارد، فسخ به حالت سابقه باید کرد. اگر حالت سابقه ندارد و شبهه بدویه است و شک در تکلیف است، باید براثت جاری کرد. اگر بین محذورین است، اگر شبهه محصوره است، باید احتیاط جاری کرد. اگر نشود احتیاط جاری کرد، تخیر باید انجام داد. پس بنابراین خود اصول هم ترتیب دارد. به این بحث، ترکیب الادله گفته می‌شود یعنی اگر شما فهرست علم اصول را نگاه کنید مخصوصا در حلقه ثانی شهید صدر، به وضوح ترتیب الادله مشخص است.

ساختارشناسی یعنی آدرس دهی درست. کسی می‌تواند درست آدرس بدهد که خوب بشناسد. وقتی شما می‌خواهید مباحث علم اصول را مرتب کنید و هر چیز را سر جای خودش قرار بدهید، به لحاظ محتوایی باید به بحث اشراف داشته باشید یعنی باید بدانید که ماهیت این بحث چیست؟ بحث لفظی است یا عقلی؟ این بحث از امارات است یا اصول؟ اصول محرزه است یا غیر محرزه؟ باید جایگاه بحث را بشناسید تا

بتوانید هر چیز را سر جای خودش قرار دهید. بنابراین ساختار آفرینی و ساختارپردازی مخصوص کسانی است که اشراف کامل به بحث دارند. ساختارپردازی کار کم اهمیتی نیست که تصور کنیم کار خاصی ندارد و می‌توانیم بدون تخصص به کسی بگوییم که برای ما فهرستی درست کند. بدین ترتیب، توجه به ماهیت مسأله است.

بنده مقاله‌ای در مورد مکتب اصولی شهید صدر به نگارش در آورده‌ام که در آن یکی از شاخصه‌های مکتب‌شناسی را ساختارپردازی قرار داده‌ام. ساختارپردازی، عنوان‌سازی، اصطلاح‌سازی اینها همه مهم هستند و برای خودشان جایگاه دارند. وقتی ما می‌خواهیم بنیه علمی را ارزیابی کنیم، کسی که بتواند ساختار درست ارائه بدهد، از وی ارزیابی مثبت می‌شود.

بدین ترتیب ساختار کلی علم اصول به شرحی است که گفته شد. براساس این بنیه خماسی (یعنی مباحث الفاظ، ملازمات عقلیه، حجج، اصول عملیه و تعارض ادله) که علم اصول ما دارد، یک علم ابزاری است یعنی ما نگاه عالی به علم اصول داریم برای کشف حکم. ولی در عین حال به شما بگوییم که علم اصول برکات زیادی دارد. یعنی اگر شما به فقه هم نرسید و تنها علم اصول بخوانید و به میان مردم بروید برای تجزیه تحلیل حرف‌های مردم هم خوب است. علم اصول به طور کلی منطق تجزیه تحلیل را در انسان تقویت می‌کند.

گاهی مواقع بعضی افراد گفته‌اند که یک مبحث کوچک از کفایه از یکی از علمای خود را گرفته‌ام و رفته‌ام یک کنفرانس در کشورهای خارجی در مورد زبان‌شناسی، تحلیل زبانی و ... بوده است با ادبیات جدید آن را منطبق کرده و در آنجا ارائه داده‌ام و بسیار مورد اقبال قرار گرفته است. ظرفیت علم اصول ما بسیار زیاد است منتها ما باید آن را به روز کنیم طوری که ناظر به مباحث روز باشد. در حال حاضر مباحث زبان‌شناسی، دلالت‌شناسی خیلی بحث‌های مهمی است. بخشی از هرمنوتیک کلاسیک که مربوط به تفسیر متن است همان علم اصول است. یعنی متن را چطور تفسیر کنیم. پس یادگیری علم اصول در هر کجا که صحبت از تفسیر است، کاربرد دارد. در تفسیر و تحلیل صحبت‌های متکلم عرفی، در ارزیابی کتب علمی علم اصول کاربرد دارد. و در واقع به روزترین علم دنیا است. منتها باید کمی به تطبیقاتش توجه کنیم تا جاذبه آن زیاد شود و اگر بتوانیم آن را از شکل پیچیده خارج کنیم و روان و ساده اش بکنیم بسیار جذاب خواهد بود.

یک بحثی در علم اصول مربوط به ظهورشناسی است یعنی اللفظ ظاهر فی کذا و ظهوره حجت. دو تا بحث داریم یکی صغروی و دیگری کبروی. کشف ظهور و به حجیت رساندن ظهور. خود این کشف ظهور، یک بخش مهمی از علم اصول است. ما به هر قاعده‌ای که در راه کشف ظهور به کار می‌آید، قاعده استظهار می‌گوییم یعنی قواعدی برای به ظهور رساندن کلام به مرتبه ظهور. ظهور از اجمال که تردید بین چند معنا است بالاتر است. البته در هر کلام مجمل هم ظهور وجود دارد چرا که از همه جهات مجمل

نیست فقط از جهت تردید بین چند معنی مجمل است. مثلاً در جایی که گفته می‌شود فقطعوا ایدیهما منظور انگشت است یا تا میج یا تا مرفق یا تا منکب. درست است که این اجمال دارد اما این اجمال باعث سرایت لفظ به پا و سر نمی‌شود پس از نظر تردید بین چهار حد مجمل است ولذا کلام مجمل من جمیع الجهات نداریم. مجمل من جمیع الجهات از متکلم حکیم صادر نمی‌شود فقط می‌ماند حروف مقطعه. آیا حروف مقطعه مجمل من جمیع الجهات است؟ آنجا می‌گوییم این حروف از قبیل کلام نیست. بنابراین ظهور و اجمال امری نسبی است. وقتی گفته می‌شود مجمل است شما می‌گویید از چه جهت مجمل است؟ مثلاً می‌گوید که فکلوا مما امسکن. این جمله مجمل است یا ظاهر؟ این جمله جواز خوردن را داده است یعنی قابلیت اکل دارد ولی راجع به کیفیت جزئیات صحبت نکرده است. بنابراین در بحث ظهور همیشه توجه داشته باشید که هر کلامی که موضوع له دارد ظهور هم دارد. اجمال از جهت دیگر است و باید رفع اجمال کرد. قواعد استظهار از ظهور بحث می‌کند. چطور می‌توان کلام را به ظهور رساند؟ دو چیز سبب تگون ظهور می‌شود: وضع و قرائن. حالا اگر سوال شد که ارتکاز چیست؟ انصراف چیست؟ مناسبت حکم و موضوع چیست؟ اطلاق چیست؟ عموم چیست؟ همه اینها به یکی از وضع یا قرائن بر می‌گردد.

اهمیت بحث استظهار چه اندازه است؟ کلمه ظهور و مشتقات آن در مجمع فقهی جستجو کنید ببینید که بسیاری از مسایل فقهی مرتبط با ظهور است. یعنی فقیه تا نتواند استظهار از نصوص کند نمی‌تواند حکم را بگوید. برای اینکه متوجه اهمیت قواعد استظهار شوید ما به شما می‌گوییم منابع اجتهاد ما چند چیز است؟ کتاب و سنت و اجماع و عقل. عقل چقدر پاسخ مسایل فقهی را می‌دهد؟ تقریباً هیچ. اجماع چطور؟ نه خیلی زیاد و مستقل هم نیست عینی به عنوان دلیل کمکی است و معمولاً هم اجماعات ما منقول است. عمده منابع ما می‌شود کتاب و سنت. حالا این دو از قبیل چه دلیلی است؟ دلیل لفظی یا غیر لفظی؟ کتاب و سنت از دسته دلایل شرعی لفظی است. پس شما همه کارتان وابسته به کتاب و سنت است و این دو خود وابسته به استظهار هستند. بنابراین می‌توان متوجه حجم دخالت و اهمیت استظهار در اجتهاد شد. حالا بعضی از نمونه‌ها را برای شما می‌گوییم. مسایلی که متوقف بر صدق اصولی است. مسایلی که مترتب بر کشف اطلاق عمومی است. مسایلی که متوقف بر انصراف است یا شبیه آن.